

اگر کتاب را از ما

تأسیس بهمن ماه ۱۳۹۸ شمسی

(مؤسس : مرحوم وحید دستگردی)

(مدیر و نگارنده : وحیدزاده - نسیم دستگردی)

بقلم : استاد محترم . آقای سعید تقیسی

دزدی

پیشینیان ما در روزگاری می زیستند که اگر دانش بشر باین اندازه امروز نرسیده بود قطعاً پرهیزگاریش و درست کاریش بعرا تب بیش از امروز بود. در آن زمان اصطلاحی در میان ادیبان رواج داشت که «سرقات شعری» یا «سرقات شعریه» می گفتند زیرا که پدران بیچاره ما تا چشم باز کرده بودند شعر دزدی دیده بودند و آنهم بعد اکثر کسی يك شعر از دیگری می دزدید و تازه همه شعر را نمیدزدید یا يك مصرع آنرا می ربود یا اینکه باز درستکاری بیشتری بخرج می داد و تنها مضمون آن شعر را می دزدید.

اینك سر از خاك بردارند و بینند که در زمان ما يك کتاب را کسی از دیگری میدزدد و اگر احیاناً درستی بخرج دهد يك فصل و یا يك مقاله دزدی گناه است که کسی از آن شرم نمیکند. من در عمر خود بارها باین گونه دزدی های بی شرمانه برخورددم. آخرین چیز عجیبی که همین دو روز کشف کرده ام اینست : درین جنك اخیر که پای متفقین بکشور ما باز شد هر يك می کوشیدند برفع خود تبلیغاتی مزبان

فارسی بکنند و بیش از همه انگلیسها درین کار جِد داشتند و گذشته از «تفسیر اخبار جهان» و «عالم نسوان» که در طهران چاپ میکردند و «روزگار نو» که در لندن چاپ میشد در هندوستان که هنوز از زیر استیلایشان بیرون نیامده بود و وسایل کار از هر حیث چاپخانه و مترجم آماده تر بود چهار مجله بنام «شیپور» و «تاج محل» و «جهان آزاد» و «آهنک» بزبان فارسی چاپ میکردند و در طهران بسیار ارزان میفروختند و بلکه بیشتر مجانی میدادند.

من برای اینکه یادگارهای بسیار تلخ این دوره فراموش نشدنی از تاریخ ایران را نگاه بدارم جدی داشتم دوره های این مجله هارا که بدستم میفتاد نگاه بدارم از جمله مجله آهنک بود که همه شمارهای درازده گانه سه ساله آنرا جمع کردم بجز شماره اول سال دوم که در آن موقع در طهران نیافتم و بعد هم هر چه گشتم پیدا نشد و حتی در سفر اخیر در هند هم نتوانستم پیدا کنم.

سر انجام دیروز در بساط روزنامه کهنه فروشی در طهران آن شماره را که آن همه در پیش می گشتم پنج ریال خریدم. بخانه که آوردم متوجه چیز بسیار عجیبی شدم و این بود که در کتاب «احوال و اشعار ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی» که در سه مجلد در سالهای ۱۳۱۰ و ۱۳۱۹ در طهران چاپ شده در آغاز مجلد سوم مقید بوده ام که هر چه از زبانهای میگذرد درباره رودکی نوشته اند ترجمه کنم و چاپ کنم و از آن جمله مقاله ایست که مردی انگلیسی بنام چارلز جیکرینگ در مجله ۳ شماره ماه های ۱۸۹۰ بعنوان «چاسر ایرانی» درباره رودکی نوشته است زیرا که چاسر هم نخستین شاعر زبان انگلیسی بوده و هم کور بوده است و دوجه اشتراك بارودکی داشته است. خوانندگان تعجب خواهند کرد اگر بدانند که مأمورین تبلیغات دولت انگلستان در ایران این ترجمه مرا که در صحایف ۸۵۶ - ۸۷۱ آن کتاب من چاپ شده است عیناً با کمال صراحت در شماره اول سال دوم مجله آهنک خودشان در صحایف ۲۶ تا ۲۹ نقل کرده اند و مطلقاً بروی خود نیاورده اند که از کجا گرفته اند و از کدام کتاب بیرون آمده است. منتهی برای ردگم کردن گاهی يك دو کلمه را عمدتاً

حذف کرده و یادداشت‌های زیر صحایف را هم نقل نکرده‌اند .
 آدمی بیچاره باین جا ها که میرسد می بیند دیگر اصطلاحات کم رنگ مودبانه
 پدران ما مانند « سرقات » شعری کفاف این روزگار و این مردم متمدن اروپا دیده را
 نمیدهد و باید اصطلاح جدیدی وضع کرد مانند همان اصطلاح « سخن دزدی » که من
 ازین بعد بکار خواهم برد .

برای اینکه خوانندگان ارمغان ببینند پیشینیان بیچاره نادان ما تا چه اندازه
 از ما بسی گناه تر و درست کار تر و پرهیز کار تر بوده‌اند . بد نیست در صحایف این
 مجله درباره آنچه قدمای ما سرقات شعریه میگفتند بحث کنم . اجداد ما مردم بسیار
 دقیق امین خدا ترسی بودند و هر چه را که اندک بوی ربودن از دیگری میداد سرقات
 شعری می گفتند اما ما باید بیشتر انصاف دهیم و مطلب را تجزیه کنیم .

نوع اول آن این بوده است که شاعر يك مصرع یا بیت بسیار معروف را
 که حکم مثل پیدا کرده بود از شاعر ناموری که پیش از او بود در قصیده یا قطعه خود
 عیناً نقل میکرد و نام آن شاعر را صریحاً میآورد و شواهد آن در شعر فارسی بسیار
 فراوانست و من تنها بیک دو مثل اکتفا میکنم :

فرخی در قصیده‌ای میگوید :

يك بيت شعریاد کنم زانکه رود کی
 « جز بر تری ندانی گویی که آتشی جز راستی نجویی مانا ترا زوی »
 یا اینکه سوزنی شعری از رود کی را تضمین کرده و میگوید :

در مدح تو بصورت تضمین ادا کنم
 يك بيت رود کی را در حق بلعمی :

« صدر جهان ، جهان همه تاریک شب شد دست

از بهر ما سپیده صادق همی دمی »

گاهی میشد که شاعر فراموش کرده بودیتی که میخواست است تضمین کند
 از کیست یا اینکه نام آن شاعر در وزن و قافیه او نمی آمده و بهمین جهت نام شاعر را
 نمیآورد است مثلاً مختاری غزنوی میگوید :

آن بیت که استاد عجم گفت بدین وزن

نهمار بدین حسب همی شاید مانند :

• ای جان همه عالم در جان تو پیوند

مکرره تو ما را منما یاد خداوند ! •

پیدا است که مقصود از « استاد عجم » رود کیست وانگهی از سبک سخن هم

پیدا است که جز از رود کسی از دیگری نتواند بود پس شاعر قصد سرقت و نیت بد نداشته است .

شوق دیگر اینست که شاعر در ضمن اینکه نام گوینده شعر را نمی برداندک

تصرفی هم که لازمه شعر خودش هست در آن میکند مثلاً ردیف آنرا تغییر میدهد چنانکه مسعود سعد سلمان در قصیده ای که قیافه آن الف و ردیف آن « کنم » است میگوید :

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر

آن مهر بر که افکنم آن دل کجا کنم

کمال الدین اسمعیل اصفهانی بی آنکه مطلقاً اشاره ای به مسعود سعد سلمان

کرده باشد در غزلی که قافیه آن لام و ردیف آن « کجا برم » است درین شعر تصرف

کرده و چنین گفته است ، *رتال جامع علوم انسانی*

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر

آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم

حافظ بزرگترین شاعر جهان متوجه این معامله کمال الدین اسمعیل با مسعود

سعد سلمان نبوده و این شعر را از کمال دانسته و گفته است :

گر باورت نمی کند از بنده این حدیث

از گفته کمال دلیلی بیارم :

• گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر

آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم •

نوع دیگر اینست که شاعر مثل بسیار رایجی را که همه می دانند نظم میکنند ، از آن جمله این مثل در قدیم بسیار رایج بوده است که « گذر رسن بر چنبرست » یعنی طناب هر چه دراز شود و هر چه دور برود باز سر آن در چنبرست و در کلا فست که آن طناب را از آن بیرون آورده اند و این را در مورد کسی می گفتند که هر چه هم از دیگری یا از چیزی خود را بی نیاز و مستقل نشان میداد و از دور میشد عاقبت می بایست باو برگردد و باو محتاج باشد . این مثل را درودکی چنین نظم کرده است .

هم بچنبر گذار خواهد بود این مثل را بدین گونه آورده :
 این رسن را اگر چه هست دراز

هم آخر گذارش بود سوی چنبر
 اگر چند باشد رسن را درازی
 عنصری چنین سروده است :

مگر بمن گذرد هست در مثل که رسن
 اگر چه دیر بود بگذرد سوی چنبر
 سنایی چنین فرموده :

هست اجل چون چنبر و ما چون رسن سر تافته

گر چه باشد پس دراز آید سوی چنبر رسن
 و نیز او گفته است :

چون رسن های الهی را گذر بر چنبرست

پس تو گر مرد رسن جوئی چرا چون عرعری

قطران تبریزی این مثل را چنین گفته :

گر چه آنجا دیر ماندم سر نهادم زی تو باز

سر سوی چنبر کشد گر چه دراز آید رسن

و جای دیگر گفته است :

هم بفرمان تواند ار چه بزرگند مهان

هم بچنبر گذرد گر چه دراز است رسن

باز معزی جای دیگر گفته است :
 هست معروف این مثل گر چه دراز آید رسن
 آخر الامر آن رسن را سر سوی چنبر رسد
 و جای دیگر :
 سر از چنبر تو بردند لیکن رسن وار سرشان در آمد بچنبر
 و نیز گفته است :
 گر چه رسن ای ملک دراز آید
 آخر سر او رسد سوی چنبر
 ظمیر فاریابی فرموده است :
 زلف تو افکند رسنش هر زمان دراز
 داند که عاقبت گذرش هم بچنبرست
 شیخ عطار گفته است :
 چون گذر بر چنبر آمد جاودان چند در گیری رسن کرد جهان
 حتی خواجو کرمانی در غزل سروده است :
 گر زلف ترا رسن دراز است ماع علوم از باشد گذرش بچنبر دل
 پیدا است که همه این شاعران مثلی رایج را نظم کرده اند و این مضمون را هیچ
 کس از دیگری نگرفته است .

بقیه دارد

